

مردم‌سالاری و امنیت ملی در کشورهای

کمتر توسعه یافته

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۴

علیرضا رحیمی*

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی رابطه مردم‌سالاری و امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه یافته است. جلوگیری از آزادی‌های سیاسی و مدنی شهروندان در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته، با توجیه امنیت ملی و همچنین تأثیر ناگوار مردم‌سالاری نوپا بر امنیت ملی در برخی کشورهای خاورمیانه، انگیزه اصلی این بررسی است. در این مقاله با روشی کارکردی-سیستمی، نشان داده می‌شود که مردم‌سالاری و نهادهای مدنی برآمده از آن، می‌توانند با تصحیح و تسهیل جریان داده‌ها، تطبیق برون‌دادها با درون‌دادهای سیستم سیاسی، کارکرد مناسب فرایندها و بازخورد های سیستم و هماهنگی سیستم سیاسی با اجزا و محیط کارکردی، به افزایش ضریب امنیت ملی کمک کنند. این امر از طریق کارکردهایی چون ایجاد انسجام اجتماعی، افزایش ظرفیت سیاسی، افزایش مشروعیت، کمک به تکمیل فرایند ملت‌سازی، تطبیق گفتمان نخبگان با گفتمان جامعه و غیره، صورت می‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی، مردم‌سالاری، جامعه مدنی، مشروعیت، ظرفیت سیاسی.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد شهرضا

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال هفدهم ● شماره دوم ● تابستان ۱۳۹۳ ● شماره مسلسل ۶۴

مقدمه

مردم‌سالاری در مواجهه با امنیت چهره‌ای ژانوس‌وار دارد. یک روی آن، چهره‌ای سازوار با امنیت و تثبیت‌کننده و مقوم آن است و روی دیگرش چهره‌ای ناسازوار، تهدیدزا و بی‌ثبات‌کننده. تجربه تاریخی برخی از کشورها - به ویژه کشورهای پیشرفته - نشان‌دهنده چهره اول و تجربه برخی دیگر نمایانگر روی دوم است. در عصر حاضر که مردم‌سالاری به عنوان یگانه نظام سیاسی مشروع بردی جهانی یافته و ضرورت‌های آن آشکار شده، گذر از دیالکتیک ژانوسی مردم‌سالاری و امنیت و دستیابی به سنتزی از آنها که حاوی هر دو عنصر ثبات و آزادی باشد، برای جوامعی که خواستار گذار از رژیم‌های پیشین به نظام‌های مردم‌سالار هستند، ضروری است. تجربه تاریخی برخی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته نشان می‌دهد امنیت ملی این کشورها با استقرار نظام مردم‌سالار و کنار نهادن شیوه‌های اقتدارگرایانه و سرکوبگرانه با تهدیدهای جدی مواجه شده است. عراق، افغانستان، مصر، پاکستان و نیجریه، نمونه‌هایی از این دستند. این تجارب بر رابطه پیچیده و معماگونه میان مردم‌سالاری و امنیت ملی در سطوح عینی صحنه می‌گذارند. مقاله حاضر در تلاش است نشان دهد مردم‌سالاری، به خودی خود نه تنها نقشی تهدیدزا ندارد بلکه حامل کارویژه‌هایی است که می‌تواند تأمین‌کننده ثبات و امنیت باشد. البته شرط لازم این امر در خصوص کشورهای کمتر توسعه‌یافته آن است که شکل‌گیری مردم‌سالاری، حاصل فرایندی منطقی، حساب‌شده و مبتنی بر شرایط محلی باشد و از مطالعات آسیب‌شناسانه جدی در تکامل خود بهره گیرد. برای دستیابی به این مقصود، ابتدا مفهوم مورد نظر از مردم‌سالاری تشریح گردیده و در ادامه، رابطه میان مردم‌سالاری و امنیت ملی، با عطف به عناصر مردم‌سالارانه‌ای که قوام‌بخش امنیت ملی هستند، مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان نیز تأملی بر رابطه مردم‌سالاری و امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته صورت پذیرفته است.

الف. کشورهای کمتر توسعه یافته و تحول مفهومی امنیت ملی

ابهام و پیچیدگی موضوع امنیت ملی سبب شده طیف متنوعی از برداشت‌ها نسبت به این مفهوم به وجود آید. در یک سر طیف رهیافتی قرار دارد که همچنان بر دیدگاه سنتی از امنیت ملی پای می‌فشارد و بر این باور است که امنیت ملی باید به دفاع نظامی در برابر تهدید خارجی محدود باشد. در سر دیگر طیف، رهیافتی واقع شده که تلقی‌اش از امنیت ملی در بر دارنده همه گرایش‌های نامحدود و بی‌ثبات‌کننده داخلی و خارجی است. رهیافت اول با تأکید صرف بر تهدید نظامی، از سایر تهدیدات که می‌توانند برای امنیت ملی هر دولتی زیانبار باشند، چشم می‌پوشد و رهیافت دیگر آنچنان مبهم و گسترده است که مسئله امنیت ملی را به موضوع امنیت به طور کلی و مسأله بقای انسان گسترش می‌دهد (ماندل، ۱۳۸۷: ۱۸).

با توجه به این مهم که مفهوم امنیت ملی از دولتی به دولت دیگر متفاوت است، اگر تعریف و شاخص‌بندی این مفهوم بر پایه تهدیدهای رویاروی یک ملت باشد، قابلیت بیشتری برای تعریف دارد. بنابراین، فقط در موارد خاص می‌توان اساس و جوهره مفهوم امنیت ملی را تعیین کرد و در غیر این صورت، تنها می‌توان ابعاد و جنبه‌های گوناگون آن را به صورت کلی ترسیم نمود (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۱۹). برای تعیین اساس و جوهره امنیت ملی با توجه به ملاحظات بالا، باید رهیافتی را در نظر داشت که دارای شرایط زیر باشد:

۱. رویکرد سنتی به امنیت ملی یعنی بعد نظامی را همچنان شامل شود.
۲. سایر ابعاد غیر نظامی تهدید را هم‌سطح بعد نظامی در نظر گرفته و در بر گیرد.
۳. هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی امنیت را پوشش دهد.
۴. تغییر و تحولات ایجادشده در محیط داخلی و بین‌المللی و چالش‌های ناشی از جهانی‌شدن، محلی‌شدن و بین‌المللی‌شدن، وابستگی متقابل ملت‌ها و روابط شبکه‌ای در سطح جهان را مورد ملاحظه قرار دهد.

به موازات فرایندهای یادشده، مسئله دیگری نیز موجب پیچیدگی بیشتر در مفهوم امنیت ملی شد: شیوع این مفهوم در سطح جهانی، ورود آن به سایر کشورها و تلاش برای نظریه‌پردازی بر پایه شرایط و مسائل امنیتی سایر ملل، به ویژه کشورهای کمتر توسعه یافته.

نگرش به موضوع امنیت ملی از زاویه مسائل و مشکلات پیش روی کشورهای کمتر توسعه یافته، لزوم بازاندیشی درباره کاربرد اصطلاح امنیت ملی را در چارچوب شرایط این کشورها نشان داد. طیف گسترده‌ای از نابسامانی‌ها، شامل توسعه نیافتگی اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی، نژادی و مذهبی، فقدان هویت انسجام یافته، فقر، بیکاری، شکاف گسترده طبقاتی، سطح بالای خشونت، روند رو به رشد انتظارات و تقاضاها، گرایش‌های گریز از مرکز و بسیاری مسائل دیگر، به عنوان تهدیدات امنیتی در این کشورها مطرح بودند که باید در معادلات نظریه پردازان امنیتی مورد محاسبه قرار می‌گرفتند. بنابراین، مسئله امنیت ملی در این کشورها دارای بنیانی متفاوت از مسئله امنیت ملی در ایالات متحده و سایر کشورهای پیشرفته بود و ابهام و پیچیدگی بیشتری را نشان می‌داد.

کشورهای پیشرفته از انسجام سیاسی و اجتماعی مناسب برخوردارند و از این رو، به لحاظ تاریخی، مسئله امنیت ملی را از دیدگاه حفاظت از اجزای دولت در برابر تهدید و مداخله خارجی می‌نگرند، اما ضعف انسجام اجتماعی و سیاسی در اغلب دولت‌های کمتر توسعه یافته، سبب شده تهدیدات مبتلا به آنها بیشتر منشأ داخلی داشته باشند و تهدیدات داخلی موضوع محوری امنیت را تشکیل دهند. تهدیدات داخلی در این دسته از جوامع می‌تواند طیف وسیعی از اختلال‌ها یا آشوب‌ها مانند جنگ چریکی، تروریسم، شورش، کمبود مواد و کالاهای مورد نیاز و جز آن را در بر گیرد. بنابراین، تأکید صرف بر تهدیدهای خارجی حداقل در خصوص بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته درست نمی‌نماید.

در نظر گرفتن جنبه‌های داخلی امنیت ملی نیز نتوانسته مشکل ابهام و پیچیدگی این مفهوم و ارائه تعریفی جامع و فراگیر از آن را برطرف کند. یکی از موارد مهمی که بر ابهام و پیچیدگی موضوع امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه یافته می‌افزاید، مشتبه شدن امنیت حکومت با امنیت ملی در این کشورهاست. به دلیل چندپارگی‌های اجتماعی موجود در این کشورها و فقدان انسجام سیاسی و اجتماعی کافی، اطلاق صفت ملی به موضوع امنیت در بسیاری از این جوامع مصداق چندانی ندارد. همانطور که بوزان اشاره کرده، اکثر این کشورها را دولت-ملت‌های ضعیف (به لحاظ انسجام سیاسی و اجتماعی) یا دولت‌های چندملیتی تشکیل می‌دهند. بنابراین، در این کشورها، اتکای حکومت به قدرت، بیشتر از اجماع است و

منابع داخلی قدرت نیز در معرض تهدیدات داخلی قرار دارند (فشار بر حکومت، جدایی‌طلبی، براندازی و جز آن)، زیرا عناصر محوری امنیت ملی مانند سبک سیاسی، ایدئولوژی و نهادها، مشروعیت گسترده‌ای ایجاد نمی‌کنند و بخش عمده‌ای از موجودیت سیاسی - اجتماعی از مفهوم امنیت ملی جدا می‌شود. بنابراین، امنیت دولت‌ها با امنیت ملی اشتباه می‌شود (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۲۶ و ۱۲۴) و دستور کار امنیتی، با توجیه امنیت ملی، به سمت امنیت حکومت سوق پیدا می‌کند. ضمن آنکه، تبدیل شدن تهدیدات داخلی به موضوع امنیت ملی، خطر مشروعیت‌بخشیدن به خشونت و سرکوب را در پی دارد. با وجود این، نمی‌توان تهدیدات داخلی را مسئله امنیت ملی تلقی نکرد، زیرا نمی‌توان سرنوشت حکومت را از مسئله امنیت ملی جدا کرد، چراکه حکومت جلوه اصلی دولت است و ضعف نهادی حکومت باعث بروز مشکل در یکپارچگی و موجودیت دولت می‌شود (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۲۸ و ۱۲۷).

ب. مردم‌سالاری

مردم‌سالاری را به عنوان برگردان فارسی واژه دموکراسی به کار برده‌اند. با وجود این، واژه مردم‌سالاری تنها بیانگر معنای لغوی دموکراسی نیست و شاید به گونه‌ای ضمنی حاوی نوعی دموکراسی است که بنا به مقتضیات، با شرایط بومی تطبیق یافته است.

بر این اساس، مردم‌سالاری می‌تواند به صورت ایدئولوژی، مفهوم و یا نظریه فهمیده شود. مردم‌سالاری به عنوان ایده بر پایه باور به حق انکارناپذیر مردم برای تصمیم‌گیری در مورد خودشان و تعهد به برابری ذاتی و بنیادین عامه مردم قرارداد (Grugel, 2002: 12). این تلقی به ظاهر ساده از مردم‌سالاری در هر دو عرصه اندیشه و عمل، پیچیدگی‌های فراوانی را از خود بروز داده است.

در عرصه اندیشه‌ورزی، مردم‌سالاری با پرسش‌های کلیدی روبه‌روست که به سادگی قابل پاسخ‌گویی نیستند. پرسش‌هایی از این قبیل که مردم دقیقاً به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ بهترین فرایند بیان‌کننده خواست و اراده مردم چیست؟ چگونه می‌توان حقوق مردم‌سالار مردم را درک و تضمین کرد؟ آیا میان مردم‌سالاری و سایر حقوق انسانی ارتباط وثیقی وجود دارد؟ آیا

مردم‌سالاری محدود به حوزه سیاسی است یا سایر حوزه‌ها، به ویژه حوزه اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد؟ تضاد میان حقوق فردی و حقوق اجتماعی در مردم‌سالاری‌ها، چگونه حل خواهند شد؟ (Grugel, 2002: 13)

این پیچیدگی‌ها در تعاریف ارائه‌شده از مردم‌سالاری نیز بازتاب یافته است. در خصوص معنای مردم‌سالاری، سه برداشت عام جا باز کرده است: مردم‌سالاری به عنوان منبع اقتدار حکومت، مردم‌سالاری بر پایه مقاصدی که حکومت در پیش می‌گیرد و مردم‌سالاری بر مبنای روش تشکیل حکومت (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۸). بررسی‌ها نشان می‌دهند هنگامی که مردم‌سالاری بر پایه منبع اقتدار حکومت یا مقاصد آن تعریف می‌شود، دشواری‌ها و ابهام در خصوص معنای آن بیش از پیش رخ می‌نماید. نمونه این موضوع را می‌توان در تعریفی که سرجنت از مردم‌سالاری ارائه کرده است، مشاهده نمود. تعریف وی از نظام سیاسی مردم‌سالار علاوه بر مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مبتنی بر محورهایی چون برقراری و تضمین برابری نسبی میان شهروندان (برابری سیاسی، برابری در برابر قانون، برابری فرصت‌ها)، عدالت و برابری اقتصادی نیز هست (سرجنت، ۱۳۵۷: ۱۳۵۷). سرجنت برخی از این متغیرها را به صورت زیر تعریف کرده است:

برابری فرصت‌ها: به این معنی که اولاً هر فرد در جامعه بتواند به تناسب قابلیت و استعداد خود در چارچوب نظام طبقاتی یا سلسله‌مراتب به سوی بالا یا پایین حرکت کند. ثانیاً هیچ مانع مصنوعی (مانند نژاد یا مذهب) فرد را از نیل به مدارجی که او مرهون استعداد و پشتکار خویش است، باز ندارد.

آزادی: برخورداری از حقوق مدنی (حداقل غذای لازم، پوشاک و مسکن و سطح قابل قبولی از تعلیم و تربیت)، حق انتخاب‌کردن، آزادی اندیشه و ابراز عقیده، آزادی مطبوعات، مصونیت از رفتار خودسرانه نظام سیاسی و قضایی، آزادی مذهب و آزادی اجتماعات.

چنین تعریف‌هایی شامل متغیرهایی است که هر یک نیاز به ارائه تعریفی دقیق دارند. حتی تعاریف ارائه‌شده در خصوص این متغیرها نیز خود شامل مؤلفه‌های دیگری هستند که آنها نیز مستلزم ارائه تعریف می‌باشند. این امر پیچیدگی تعاریفی از این دست را نشان می‌دهد. به دلیل همین مباحث پرچالش در خصوص معنای مردم‌سالاری بود که سرانجام بسیاری از

صاحب‌نظران به طور روزافزونی به این نتیجه رسیدند که میان تعاریف عقلی محض، ذهنی و ایده‌آلی از مردم‌سالاری با تعاریف تجربی، توصیفی و نهادی که بر پایه شیوه و روال کار قرار دارند، تمایز قائل شده و و تعریف اخیر را واجد دقت و سودمندی بیشتری تشخیص دهند (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۹). بر پایه روش، شیوه و روال حکومت، مردم‌سالاری به معنای «ترتیبات سازمان‌یافته‌ای است برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن افراد از طریق انتخابات رقابت‌آمیز و رأی مردم به قدرت و مقام تصمیم‌گیری می‌رسند» (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۹). نظام سیاسی هنگامی مردم‌سالار نامیده می‌شود که در آن، صاحبان قدرت از سوی مردمی که حق رأی آزاد دارند و در انتخابات رقابت‌آمیز و آزاد شرکت می‌جویند انتخاب شوند. به عبارت دیگر، مردم‌سالاری به معنای آفرینش فرایند آزاد و عادلانه انتخابات برای جایگزینی قدرت سیاسی است (Grugel, 2002: 31).

این برداشت در نیل به مقاصد سودمند است؛ مثلاً در تشخیص درجات مردم‌سالاری در کشورهای مختلف که ظاهراً مردم‌سالار به حساب می‌آیند یا در تعیین درجات قدرت و ضعف اقتدارگرایی در کشورهای غیر مردم‌سالار. افزون بر آن، مردم‌سالاری در این تعریف به صورت موضوعی دوگانه مورد بحث قرار می‌گیرد، با قبول این نکته که حالات بینابین هم وجود دارد (مانند یونان ۳۶-۱۹۱۵، تایلند ۱۹۸۰، سنگال ۱۹۷۴) که می‌توان آنها را نیمه‌مردم‌سالار نامید» (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۰). لازمه چنین مردم‌سالاری وجود آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، مانند آزادی بیان، آزادی جریان اطلاعات، آزادی اجتماعات و سازمان‌ها و برابری همه شهروندان فارغ از نژاد، جنس و طبقه اجتماعی آنهاست.

بنابراین، همانگونه که رابرت دال می‌گوید، مردم‌سالاری گسترده نیازمند نهادهای زیر است:

۱. مقام‌های منتخب
۲. انتخابات آزاد، منصفانه و مکرر
۳. آزادی بیان
۴. منابع بدیل اطلاع‌رسانی
۵. تشکل‌های مستقل
۶. شهروندی ادغامی (حکومت مردم‌سالار همه شهروندان را شامل شود) (دال، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

ج. کارویژه‌های امنیت‌ساز مردم‌سالاری

در تجزیه و تحلیل امنیت ملی می‌توان بر سه متغیر عمده تأکید کرد: ۱. محیط امنیتی، ۲. ابعاد سخت‌افزاری، ۳. ابعاد نرم‌افزاری. محیط امنیتی با تهدیدات امنیتی داخلی و خارجی، ابعاد سخت‌افزاری با توانایی‌های نظامی، اقتصادی، تکنولوژیک، زیرساخت‌های سیاسی، اطلاعات و ابعاد نرم‌افزاری با مواردی چون ظرفیت سیاسی، انسجام و مشروعیت نظام سیاسی ارتباط دارند (آزر، ۱۳۷۷: ۴۰). نوع نظام سیاسی و به طور مشخص مردم‌سالاری با ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی در پیوند است. در این بخش از مقاله، چگونگی ارتباط مردم‌سالاری با متغیرهای امنیت ملی، به گونه‌ای انتزاعی و فارغ از شرایط بومی و محیطی کشورهای خاص، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بنابراین، رابطه مذکور بر اساس سه عنصر اصلی جنبه نرم‌افزاری امنیت ملی، یعنی مشروعیت سیاسی، انسجام اجتماعی و ظرفیت سیاسی، بررسی می‌شود.

۱. مردم‌سالاری، مشروعیت سیاسی و امنیت

مشروعیت عبارت از آن است که اتباع، اقتدار دولت را پذیرفته و باور داشته باشند که نهادهای موجود کارکردهای خود را به شایستگی انجام می‌دهند، به قانون عمل می‌کنند و از لحاظ اخلاقی شایسته هستند (آزر، ۱۳۷۷: ۴۳). دولت برای اعمال نظم، نیاز به انحصار و کاربرد زور دارد و برای تبدیل زور به قدرت، نیاز به رضایت عمومی دارد. حتی برخورداری از زور مبتنی بر رضایت، یعنی قدرت نیز برای حفظ انسجام جامعه کافی نیست. تنها بر مبنای مشروعیت است که قدرت به اقتدار تبدیل می‌شود. در غیر این صورت، دولت ممکن است حتی در انجام امور اولیه خود درماند یا خود به عامل ناامنی تبدیل شود (غرایاق زندی، ۱۳۸۷: ۷۲۹).

از این روست که مشروعیت به موضوعی محوری تبدیل می‌شود که بایستی در تدوین استراتژی‌های امنیت ملی مورد توجه قرار گیرد، زیرا تنها در صورت برخورداری از پشتوانه اجتماعی مشروع است که این استراتژی‌ها قابلیت اجرایی به شیوه‌ای کارآمد را می‌یابند. اگر در خصوص امنیت ملی مجموعه گسترده‌ای از ایده‌ها، طرح‌ها و دکترین‌ها موجود باشد، اما این طرح‌ها و ایده‌ها از حمایت عمومی برخوردار نباشند، قابلیت تحقق نخواهند داشت.

توانایی اعمال رهبری مؤثر و ادراک مردم از سازگاری استراتژی ملی، وابسته به سطح و میزان مشروعیت نظام سیاسی است. مشروعیت بالا به نظام سیاسی کمک می‌کند در خصوص اهداف و ابزارهای امنیت ملی اجماع ایجاد کند و حمایت مردمی و بسیج و تخصیص منابع و اجرای مؤثر و سریع سیاست‌های امنیتی را تسهیل نماید (آزر، ۱۳۷۷: ۴۳).

امنیت ملی مفهومی ذهنی است. نوع برداشت فرد یا گروه است که مصداق‌های آن را تعیین می‌کند. این مورد در تدوین استراتژی‌های امنیت ملی نقش کلیدی بر عهده دارد. به عبارت دیگر، استراتژی‌های امنیت ملی نمی‌توانند فارغ از گفتمان غالب جامعه باشند و بدون توجه به ساختارهای ذهنی اجتماع، مورد پردازش قرار گیرند. در عصر حاضر که نظام سیاسی مردم‌سالار به لحاظ ذهنی، بردی جهانی یافته و به عنوان یگانه نظام سیاسی مشروع در نزد افکار عمومی شناخته می‌شود، مفهوم مردم‌سالاری به عنوان گفتمان مسلط بر ذهن اجتماعی، باید در مرکز نظریه امنیت ملی قرار گیرد. بی‌اعتنایی به این موضوع تفاوت میان گفتمان امنیتی جامعه و گفتمان امنیتی نخبگان را در پی داشته و به شکاف میان استراتژی‌های امنیت ملی با واقعیت‌های اجتماعی می‌انجامد. یعنی برون‌دادهای حوزه امنیت ملی با درون‌دادهای آن، تطابق نداشته و اسباب ناکارآمدی سیستم را فراهم می‌آورد. به این ترتیب، تفاوت گفتمان‌های امنیتی جامعه و نخبگان، ضمن آنکه استراتژی امنیت ملی را از قالب ملی آن تهی می‌کند، کارآیی این استراتژی را کاهش داده و حتی به گونه‌ای تراژیک آن را به منبعی تهدیدزا تبدیل می‌نمایند. از این رو، امنیت ملی تنها در نظام‌های مردم‌سالار است که قالبی انضمامی یافته و مفهوم حقیقی خود را باز می‌یابد.

از میان اصول مترتب بر استراتژی‌های امنیت ملی (تاجیک، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۲۵)، تطبیق گفتمان امنیتی جامعه با گفتمان امنیتی نخبگان در پرتو نظام‌های مردم‌سالار در تحقق دست کم شش اصل زیر از میان این اصول پانزده‌گانه، نقش مستقیمی دارند:

۱. انطباق با فوریت‌ها و اولویت‌های استراتژیک (اهداف، منافع، مصالح، تهدیدات و غیره)؛ به دلیل قابلیت تطبیق نظام‌های مردم‌سالار با تغییرات محیطی که تغییر در استراتژی‌ها و اولویت‌ها و فوریت‌ها را ایجاب می‌کند.

۲. انطباق با متغیرهای محیطی (فروملی و ملی)، به دلیل قابلیت تطبیق با تغییرات محیطی.
۳. انطباق با ارزش‌ها، ایستارها و هنجارهای جامعه، به دلیل تطبیق استراتژی امنیتی با گفتمان امنیتی جامعه و هنجارهای آن.
۴. انطباق با منافع ملی، به دلیل اجماع بر سر منافع ملی که حاصل کارکردهای نظام مردم‌سالار است.
۵. انطباق با بازخوردهای مثبت و منفی (هزینه‌ها و درآمدها)؛ به دلیل گردش آزاد اطلاعات و جریان صحیح درون‌دادها.
۶. انطباق با میزان ریسک، به دلیل ممانعت نهادهای نظارتی، مدنی و رسانه‌ها از برداشت‌های اشتباه رهبران سیاسی از توان کشور که منجر به اقداماتی فراتر از توان و قدرت یک ملت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی شود.

۲. مردم‌سالاری، ظرفیت سیاسی و امنیت

در حالی که مشروعیت و یکپارچگی، چارچوب مفهومی ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی را تشکیل می‌دهند، ظرفیت سیاسی، ثقل دینامیک، شیوه‌های عملیاتی و محتوایی آن را شامل می‌شود. در واقع، ظرفیت سیاسی به معنای قابلیت شناسایی و پردازش اطلاعات، گزینش و تدوین سیاست‌ها (دفاعی، خارجی یا داخلی)، کنترل، تخصیص و بسیج منابع و امکانات و سرانجام، اجرای برنامه‌هاست. پیامد زوال ظرفیت سیاسی کاهش وفاداری، هماهنگی و رضایت مردم از تصمیم‌ها و سیاست‌های حکومتی، کاهش توانایی حکومت در بسیج منابع، پایین‌آمدن میزان پاسخگویی حکومت و عدم توانایی در انجام وظایف و سیاست‌هاست (آزر، ۱۳۷۷: ۴۱). ظرفیت سیاسی شامل برنامه‌ریزی، تنظیم و اجرای سیاست‌های امنیت ملی است. به علاوه، ارزیابی تهدیدات، تصمیمات، تدوین و اجرای سیاست‌ها، بسیج و تخصیص منابع هم در حوزه ظرفیت سیاسی قرار دارد (آزر، ۱۳۷۷: ۵۳ و ۵۲). مردم‌سالاری‌ها می‌توانند از راه‌های گوناگونی در تأمین ظرفیت سیاسی ایفای نقش کنند. زمینه‌سازی برای ایجاد جامعه مدنی، برقراری

آزادی‌های مدنی و گردش آزاد اطلاعات و افکار، فراهم‌سازی بسترهای توسعه اقتصادی و انتشار تکنولوژی، از جمله این مواردند.

۲-۱. جامعه مدنی

یکی از محورهای مردم‌سالاری، آزادی سازمان‌های اجتماعی و برخورداری از حق سازمان‌یابی است. حق سازمان‌یابی در ظهور جامعه مدنی و میزان قوت آن نمود می‌یابد. جامعه مدنی به حوزه‌ای از روابط و تعاملات اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی و مدنی را در بر می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۷۷: ۳۲۹). هدف جامعه مدنی رفع نیازها و پیشبرد منافع، علایق و مطالبات افراد عضو از طریق وساطت میان حوزه سیاسی (دولت و مرزهای رسمی گفتمان قدرت) و حوزه خصوصی (فرد، خانواده و هویت‌های غیر ارادی) است (پورسعید، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

لازمه تحقق مردم‌سالاری، مشارکت فعال مردم در عرصه سیاسی است. از این رو، جامعه مدنی بنیان فعلیت این نوع حکومت است؛ چراکه از طریق جامعه مدنی و نهادها و مجراهای آن است که مشارکت فعال مردم در عرصه سیاسی رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. جامعه مدنی حوزه حقوق و آزادی‌های مدنی افراد و گروه‌های اجتماعی است و این حقوق و آزادی‌های مدنی هستند که تضمین‌کننده دموکراسی می‌باشند. اگر تنوع و تکثر منابع قدرت را لازم مردم‌سالاری بدانیم، جامعه مدنی را نیز باید لازم مردم‌سالاری دانست؛ زیرا با تحقق جامعه مدنی است که تکثر و تنوع قدرت امکان بروز پیدا می‌کند.

بدینسان میان تحقق جامعه مدنی و برقراری نظام سیاسی مردم‌سالار، رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار است. از طریق همین جامعه مدنی است که نظام‌های مردم‌سالار بسیاری از کارویژه‌های امنیت‌ساز خود را به انجام می‌رسانند. نهادهای مدنی چون احزاب، اصناف و رسانه‌ها، امکان شناسایی و انتقال اطلاعات و تقاضاها از بطن نظام اجتماعی به نظام سیاسی را فراهم می‌آورند. شناسایی صحیح اطلاعات و تقاضاها توسط نظام سیاسی (با دستیاری نهادهای مدنی)، به گزینش و تدوین سیاست‌های متناسب توسط نظام سیاسی انجامیده، ضریب هماهنگی میان

نظام سیاسی و نظام اجتماعی را افزایش داده و به تعادل سیستمی می‌انجامد. امنیت سیستم، مهمترین دستاورد تعادل و هماهنگی میان اجزای سیستم است.

نهادهای مدنی امکان کنترل و بسیج منابع و امکانات را در هر دو سطح مادی و انسانی به وجود می‌آورند. این نهادها پل ارتباطی جامعه و دولت هستند و همانگونه که درخواست‌های گروه‌های اجتماعی را به نظام سیاسی منتقل می‌کنند، امکان انتقال خواست‌های دولت به درون جامعه و بسیج امکانات و منابع در جهت تأمین این خواست‌ها را فراهم می‌سازند. نهادهایی مانند احزاب سیاسی، اتحادیه‌های صنفی و رسانه‌های عمومی، قابلیت بسیج منابع و امکانات در جهت اهداف نظام سیاسی و افزایش کارایی این نظام را دارند. بازخورد افزایش کارایی نظام سیاسی، به صورت رضایتمندی اجتماعی نمود پیدا می‌کند و ایمنی سیستماتیک را ارتقا می‌بخشد. رضایتمندی اجتماعی همچنین پیوندهای دولت و مردم را استحکام بخشیده و توانایی نظام سیاسی در دستیابی به اهداف خود را افزون می‌نماید. بنابراین جامعه مدنی و نهادهای آن نقش بارزی در ارتقای تمامی دقایق ظرفیت سیاسی (شناسایی و انتقال اطلاعات و تقاضاها، گزینش و تدوین سیاست‌ها، کنترل و بسیج منابع و اجرای برنامه‌ها) دارند. حاصل این امر هماهنگی میان دولت و جامعه، رضایت جامعه از سیاست‌ها، افزایش وفاداری به نظام سیاسی و قابلیت پاسخ‌گویی به نیازهاست.

جامعه مدنی با ایجاد تعادل میان حوزه خصوصی و عمومی، تعادل جامعه و دولت و تعادل حاشیه اجتماعی و متن، به مثابه نوعی الگوی مناسب امنیتی عمل می‌کند (پورسعید، ۱۳۸۱: ۲۰۱). ایده جامعه مدنی با ایجاد زمینه برای فعالیت مشترک و کنش متقابل افراد و افزایش احساس تعلق و علاقه آنها به یکدیگر به اعتمادسازی در جامعه و تولید و بازتولید سرمایه اجتماعی می‌پردازد (پورسعید، ۱۳۸۱: ۲۱۲). این جامعه به صورت ضربه‌گیر میان فرد و نهادهای قدرت ایفای نقش می‌کند و از این طریق تعادل میان جامعه و دولت را برقرار می‌سازد؛ یعنی از یک سو ملجأ و پناهگاه فرد در برابر دولت بوده و از دیگر سو، با نهادینه‌کردن مطالبات مردم، مانع از آن می‌شود که دولت با خواسته‌ها و تقاضاهای پیش‌بینی نشده، غیر منطقی و نامدون افراد روبه‌رو شود (پورسعید، ۱۳۸۱: ۲۱۰). همچنین با ایجاد تعادل نسبی میان گروه‌های حاشیه‌ای (مانند گروه‌های ماقبل مدرن) و اصلی جامعه، ضریب امنیت ملی را ارتقا می‌دهد. این مهم از طریق کاهش کشمکش‌های اجتماعی با ایجاد تعلقات اجتماعی متداخل، متقاطع ساختن

شکاف‌های اجتماعی و امکان سازمان‌یابی گروه‌های حاشیه‌ای به منظور تأثیر بر افکار عمومی و جلب حمایت‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد (پورسعید، ۱۳۸۱: ۲۱۳).

در میان نهادهای مدنی، احزاب سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. افزایش تقاضای مشارکت سیاسی در شرایط نوسازی نیازمند نهادهای لازم جهت جذب این تقاضاهاست. احزاب سیاسی از مهم‌ترین این نهادها می‌باشند که در هدایت این تقاضاها به مجاری قانونی و جلوگیری از بروز آنها به صورت آشوب‌ها و جنبش‌های اعتراضی ایفای نقش می‌کنند.

شهرنشینی، افزایش باسوادی، آموزش و گسترش وسایل ارتباط جمعی، سطح آرزوها و چشمداشت‌ها را افزایش می‌دهند و اگر این آرزوها و چشمداشت‌ها برآورده نشوند، افراد و گروه‌ها به صحنه سیاست وارد می‌شوند. این تقاضای مشارکت سیاسی در غیاب نهادهای سیاسی نیرومند و تطبیق‌پذیر به بی‌ثباتی و خشونت منجر می‌شود (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۷۴). بنابراین، استواری هر جامعه سیاسی به رابطه سطح مشارکت سیاسی و سطح نهادمندی سیاسی بستگی دارد. اگر سطح نهادمندی سیاسی نسبت به مشارکت سیاسی پایین باشد، نیروهای اجتماعی یکراست و با روش‌های خودشان در صحنه سیاسی عمل می‌کنند. بر عکس اگر سطح نهادمندی سیاسی به اشتراک سیاسی بالا باشد، نیروهای اجتماعی در فرایندی سامانمند به عرصه سیاسی وارد می‌شوند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲۰). بنابراین، یکی از دلایلی که مردم‌سالاری‌ها می‌توانند نقشی قوام‌بخش در ثبات و امنیت جامعه سیاسی داشته باشند به واسطه امکانی است که آنها برای سازماندهی و فعالیت نهادهای سیاسی (مجامع و مجالس قانون‌گذاری، انتخابات، قوانین مدنی، دادگاه‌ها، کابینه‌ها، شوراها و غیره)، به ویژه احزاب سیاسی متنوع فراهم می‌کنند، چراکه نهادهای سیاسی و به ویژه احزاب سیاسی می‌توانند نقش مهمی در استواری و ایمنی جامعه داشته باشند.

بر خلاف جوامع سنتی که در آنها نهادهای سنتی نیازمند ساختاربخشی به اشتراک بخش کوچکی از جامعه هستند، نهادهای سیاسی جوامع نوین باید اشتراک توده مردم را سازمان دهند. به همین دلیل، نهاد شاخص جامعه سیاسی نوین، حزب سیاسی است؛ زیرا تنها نظام‌های سیاسی نوین به نهادهایی برای سازماندهی اشتراک توده مردم در سیاست نیاز دارند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۳۴). احزاب سیاسی می‌توانند به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم در ایجاد ثبات سیاسی و امنیت نقش

داشته باشند. بر اساس دیدگاه کارکردگرایی، ثبات سیاسی و امنیت هنگامی محقق خواهد شد که میان حوزه های اصلی نظام اجتماعی هماهنگی و تعادل وجود داشته و نظام سیاسی نیز کارویژه های خود را به شایستگی انجام داده و با سایر نظام های فرعی رابطه متقابل داشته باشد.

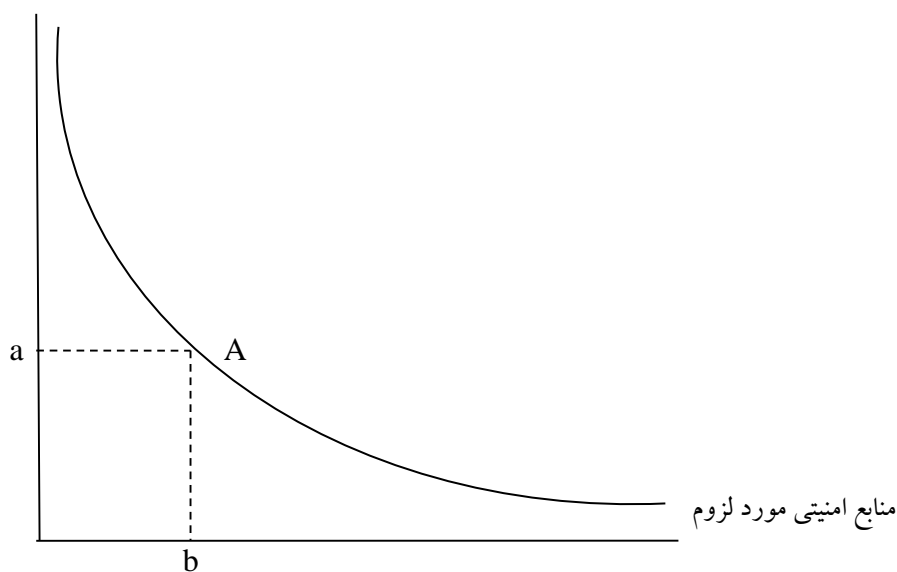
احزاب سیاسی می توانند نقش مهمی در تأمین این دو هدف بازی کنند. احزاب سیاسی یک سیستم فرعی از سیستم اصلی نظام سیاسی به شمار می روند که دارای درون دادها، برون دادها و بازخوردهای مختص به خود هستند. درون دادها شامل اطلاعات و درخواست های انتقال داده شده از جامعه به درون حزب و برون دادها نیز عبارت از تصمیم ها، موضع گیری ها، خط مشی ها، تاکتیک ها و راهبردهاست. بازخورد نیز شامل آن دسته از یافته هاست که به صورت درون داده های جدید وارد سیستم حزبی می شود تا تحت تأثیر فرایندهای درون سیستمی منجر به برون دادهای تازه شوند (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۰۴). احزاب سیاسی با انتقال خواسته ها و تقاضاهای افشار جامعه به سیستم سیاسی از یک سو و اجرای نقش واسطه میان حکومت و جامعه از سوی دیگر، ارتباط متقابل جامعه و حکومت را برقرار کرده و از این طریق به ثبات و امنیت جامعه یاری می رساند. در صورت فقدان یا ضعف احزاب سیاسی، خواسته ها و تقاضاهای جامعه وارد سیستم سیاسی نشده و سیستم سیاسی ممکن است به نحوی کاذب به تعیین خواسته ها و تقاضاها بپردازد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۰۵). در نتیجه، برون دادهای سیستم سیاسی با خواسته ها و نیازهای محیط اجتماعی منطبق نبوده و میان سیستم سیاسی و اجتماعی ناهماهنگی ایجاد می شود. به این ترتیب، میان حکومت و جامعه شکاف ایجاد شده و با ایجاد نارضایتی در جامعه نطفه های بی ثباتی و ناامنی شکل می گیرد.

به این ترتیب، فعالیت احزاب باعث بروز هنر سیاست می شود که نتیجه آن متوازن کردن منافع گوناگون و حتی متضاد و برقراری ثبات و امنیت جامعه است. با وجود این، مشاهده می شود که برخی از اندیشمندان بر نقش مخرب و تفرقه افکنانه احزاب سیاسی تأکید کرده و بسیاری از شواهد تاریخی نیز این موضوع را تأیید می کنند. در این خصوص باید توجه داشت که فعالیت مفید احزاب سیاسی نیازمند بسترسازی مناسب است که از جمله آنها وجود فرهنگ سیاسی مشارکتی، مسالمت جویانه و مبتنی بر منافع ملی است. همچنین، باید تفاوت میان فعالیت گروه های مخالف قانونی با گروه های خشونت طلب غیر قانونی که بر خلاف خواست و اراده

عمومی فعالیت می‌کنند را در نظر گرفت و این مسئله را نیز در نظر داشت که ملاحظه گروه‌های مخالف قانونی در قالب فعالیت‌های حزبی، از گرایش آنها به فعالیت‌های افراطی جلوگیری می‌کند. یاری‌جستن از تجارب تاریخی مانند بهره‌گیری از نظام‌های انعطاف‌پذیر (مانند سیستم اکثریتی دومرحله‌ای در فرانسه)، به منظور مقابله با نقش بی‌ثبات‌کننده احزاب و گروه‌های سیاسی، از دیگر موارد راهگشا در این زمینه است (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۱۶).

در هر سیستم سیاسی، به ویژه سیستم در حال گذار، ثبات سیاسی به توانایی احزاب سیاسی ارتباط دارد و حزب در صورتی از توانایی لازم برخوردار است که از پشتیبانی نهادینه‌شده مردم برخوردار باشد (رحیمی، ۱۳۷۸: ۱۳۹). این امکانی است که با توجه به تنوع و تکثر جوامع سیاسی - به ویژه جوامع دستخوش تغییر - تنها در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار قابلیت وقوع دارد و بیان‌کننده نقش امنیت‌ساز مردم‌سالاری است.

ریسک قابل پذیرش



نمودار ۱: رابطه حس ملی ریسک قابل پذیرش و منابع مورد لزوم برای اقدام امنیتی.

منبع: (Johnson, 2012: 41)

یکی دیگر از آثار مثبت مردم سالاری و نهادهای مدنی و سیاسی برآمده از آن برای امنیت ملی کاهش هزینه‌های امنیتی و جلوگیری از اتلاف منابع از این طریق است. نهادهای نظارتی مردم سالار مانع بلندپروازی‌های امنیتی نخبگان و حکومت می‌شوند. این امر از طریق ایجاد تعادل میان میزان ریسک قابل پذیرش و منابع امنیتی مورد لزوم صورت می‌پذیرد (نمودار ۱). همانطور که "جانسون" اشاره کرده، پرسش کلیدی در تعیین تهدیدها و فرصت‌های امنیتی این است که منابع امنیتی مورد لزوم چقدر است؟ پاسخ این پرسش را باید در خواست و اراده عمومی جامعه، تمایلات رهبران سیاسی و پتانسیل درونی ملت جستجو کرد (Johnson, 2012: 41). ممکن است رهبران سیاسی با برداشت‌های اشتباه از توان کشور به اقداماتی فراتر از توان و قدرت ملت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی دست بزنند. در نظام مردم سالار، نهادهای نظارتی، نهادهای مدنی و رسانه‌ها، قابلیت کنترل تندروی‌های نخبگان سیاسی را خواهند داشت و اجازه بلندپروازی‌های نابجای امنیتی که می‌تواند به کاهش فرصت‌ها و افزایش تهدیدها منجر شود را نمی‌دهند.

مورد دیگر نقش مؤثر نهادهای نظارتی مدنی در کارایی نهادهای امنیتی است. جامعه مردم سالار از حقی مشروع برای حفظ ارزش‌ها، نهادها و فرایندهایش برخوردار است که از آن به عنوان «پراکسیس مردم سالار» یاد می‌شود (Brodeur and Gill and Tollborg, 2003: 320). امنیت ملی می‌تواند بخشی مهم و حیاتی در حفاظت از پراکسیس مردم سالار باشد. در این مسیر نه بخش امنیتی چندپاره که توانایی جمع‌آوری و به‌کارگیری تمامی منابع اطلاعاتی را نداشته باشد، کارگشاست و نه بخش امنیتی تمامیت‌خواه که مانع رقابت اطلاعاتی شود و فارغ از نظارت تمامی ناظران باشد. سازمان‌دهی ایده‌آل برای مردم سالاری‌ها وجود بخش امنیتی کاملاً یکپارچه است که قابلیت هماهنگ‌کردن بودجه‌ها و برنامه‌ها را داشته باشد، اما در عین حال، تحت نظارت نهادهای قانونی باشد (Johnson, 2012: 178).

۲-۲. آزادی‌های مدنی و گردش آزاد اطلاعات و افکار

امروزه مفهوم امنیت انسانی، توجه فراوانی را به خود جلب کرده است. سازمان ملل متحد در تعریف خود از امنیت انسانی، دو بعد رهایی از ترس (فیزیکی و روانی) و رهایی از حواجی و نیازها (خوراک، مسکن، بهداشت، کار) و مواردی چون امنیت اجتماعی و سیاسی را مورد توجه قرار داده

است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۳۰ و ۵۲۹). این تعریف، علاوه بر امنیت مادی، شامل مواردی چون مشارکت آزادانه در حیات اجتماعی، استقلال فردی و رهایی از ساختارهای سرکوبگر نیز می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۴۰). امنیت انسانی بر محور تهدیدها و مخاطرات متوجه مردم قرار دارد و برای تدوین خط مشی‌ها و استراتژی آن باید به مشکلات و شکایات انسان‌ها و جوامع گوش فرا داد. از این رو، توانمندی انسان‌ها برای بیان آزادانه نظرات خود و وجود سازوکارهای باز، عنصری محوری در این زمینه است و این نوع نگرش به امنیت، با برنامه‌ریزی‌های تکنوکراتیک و مبتنی بر آرای از بالا به پایین بوروکرات‌ها و نخبگان، سازگاری ندارد (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۴۲). این مفهوم از آن رو برای امنیت ملی اهمیت دارد که وجود سازوکارهای مشورتی باز، تفاوت دیدگاه‌ها در انتخاب ابزار و اهداف امنیت ملی را کاهش داده و در حصول اجماع در این خصوص مؤثر است. این اجماع از پراکندگی دیدگاه‌ها در خصوص تهدیدات داخلی و خارجی جلوگیری می‌کند.

آزادی بیان و اطلاعات به عنوان یکی از ملزومات مردم‌سالاری، تأثیر بسزایی در استواری جامعه سیاسی و افزایش ظرفیت سیاسی آن دارد. آزادی بیان و گردش اطلاعات این امکان را به جامعه می‌دهد که سیاست‌ها، تصمیم‌ها، اقدامات و قراردادهای دولتی و همچنین مناسبات کارگزاران دولتی را زیر نظر گرفته، از انحراف آنها جلوگیری نموده و به کمک نقد، بازگویی معایب و مشکلات و طرح در افکار عمومی، آنها را در مسیر اصلاح قرار دهد و به این ترتیب به حفظ، تداوم، تکامل و سلامت جامعه سیاسی کمک کند. اغلب اسناد و مقررات بین‌المللی از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی و بیانیه ژوهانسبورگ در خصوص حق آزادی بیان و اطلاعات نیز ضمن تأکید بر ضرورت‌های حیاتی این حقوق، آنها را از حقوق بنیادی و اساسی بشر دانسته و تنها در مواردی چون احتمال وقوع خشونت و ضرر به منافع مشروع امنیت ملی (مانند وقوع جنگ، به خطر افتادن سلامت عمومی جامعه، جاسوسی و حفظ اسرار و غیره، آن هم با لحاظ تعریف دقیق و خالی از ابهام مصداق‌ها در قوانین داخلی) در این خصوص استثنا قائل شده است (کولیور، ۱۳۷۹: ۱۹۰-۱۸۴).

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که رابطه آزادی و امنیت، دوسویه است. اگر حریم آزادی‌ها رعایت نشده و به بهانه آزادی، امنیت جامعه به دلایل گوناگون مورد تهدید قرار گیرد، آنگاه زمینه برای رشد استبداد فراهم می‌شود. چنانکه انقلاب مشروطه در ایران به روی کار آمدن دیکتاتوری و سپس استبداد رضاشاه انجامید.

حکومت استبدادی نیز با ایجاد شکاف میان جامعه و حکومت، زمینه‌ساز تهدیدهای امنیتی می‌گردد. نظام استبدادی به دلیل ناهماهنگی با محیط اجتماعی و سیاسی، برای حفظ خود به دو راه کار متوسل می‌شود: القای کارکردهای کاذب به سیستم اجتماعی و سیاسی، برای حفظ خود به هماهنگ کردن این سیستم‌ها با خود و هماهنگی با سیستم‌های غیر(وابستگی خارجی) و تبدیل شدن به جزیی از آنها. حکومت استبدادی به لحاظ عدم ارتباط ارگانیک با محیط اجتماعی و سیاسی، توانایی دریافت درون‌دادهای حقیقی در قالب نیازها و خواسته‌ها را نداشته و از این رو، به نحوی کاذب به تعیین داده‌ها می‌پردازد. در نتیجه، برون‌دادها و همچنین بازخوردهای سیستم سیاسی متناسب و منطبق با محیط اجتماعی نبوده و تعادل میان سیستم سیاسی با نظام اجتماعی و همچنین، تعادل میان سیستم سیاسی با سیستم‌های فرعی این حوزه، دچار آسیب شده و سیستم با ناهماهنگی و بی‌ثباتی روبه‌رو می‌شود. بسیاری از نظام‌های استبدادی به دلیل ناهماهنگی درونی و به منظور جبران این عدم تعادل‌ها به سمت هماهنگی و وابستگی به سیستم‌های بیرونی و حکومت‌های خارجی میل می‌کنند. در این حالت، پسوند ملی در اصطلاح امنیت ملی از حالت انضمامی خود خارج شده و امنیت حکومت یا امنیت حاکمان جایگزین آن می‌شود. نظام استبدادی تهدیدی برای امنیت شهروندان است و تعدی به امنیت شهروندان، اعتماد به این نظام را از بین می‌برد.

موضوع دیگر، تأثیر نظام سیاسی مردم‌سالار بر امنیت ملی در زمان وقوع جنگ است. گردش آزاد اطلاعات و افکار، نقش مهمی در این خصوص دارد. تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهد مردم سالاری‌ها در جنگ‌ها نسبت به حکومت‌های اقتدارگرا، از موفقیت بیشتری برخوردار بوده‌اند. این تحقیقات که شامل قرن‌های نوزدهم و بیستم می‌شود، نشان می‌دهد مردم سالاری‌ها قریب به ۸۰ درصد جنگ‌های خود را با موفقیت پشت سر گذارده‌اند (Russet, 2011: 19). جالب اینکه، تمامی این جنگ‌ها جز یکی دو موردشان در برابر حکومت‌های اقتدارگرا بوده است (Russet, 2011: 19). عوامل متعددی در این موفقیت مردم سالاری‌ها نقش دارند که از جمله آنها می‌توان به توانایی در بهره‌گیری از گردش آزاد ایده‌ها، اطلاعات و دانش فنی، برخورداری از روحیه و انگیزه بالاتر و انتخاب افسران و فرماندهان بر اساس شایستگی (بر خلاف حکومت‌های اقتدارگرا که همواره نگران ملاحظاتی مانند خیانت فرماندهان هستند) (Russet, 2011: 20)، اشاره کرد. ضمن آنکه

گسترش مردم‌سالاری‌ها در سطح بین‌المللی می‌تواند کاهش منازعات نظامی میان دولت‌ها را در پی داشته باشد. با توسعه فرایند جهانی‌شدن و در تعاقب آن، گسترش نهادها و نهادهای مردم‌سالار، منازعات میان دولت‌ها به واسطه هم‌گرایی در منافع اجتماعی و اقتصادی به حاشیه رانده می‌شوند. (Ripsman and Paul, 2010: 29). در خصوص امنیت داخلی نیز باید این نکته را یادآور شد که جنگ‌های داخلی به ندرت در مردم‌سالاری‌ها اتفاق می‌افتند و حوادثی چون کشتار و آزار گسترده شهروندان نیز مختص حکومت‌های اقتدارگرا هستند (Russet, 2011: 133).

۲-۳. توسعه اقتصادی

میزان توسعه اقتصادی به دلیل ارتباط آن با کنترل، بسیج و تخصیص منابع، در افزایش ظرفیت سیاسی نقشی اساسی دارد. در خصوص رابطه میان مردم‌سالاری و توسعه اقتصادی، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی معتقدند مردم‌سالاری برای تحقق و تداوم خود نیازمند توسعه اقتصادی است، زیرا بحران‌های ناشی از توسعه‌نیافتگی اقتصادی باعث از بین رفتن مردم‌سالاری می‌شود و توسعه اقتصادی نیز نیازمند حکومت‌هایی است که توانایی کنترل اقتدارگرایانه گروه‌های اجتماعی را داشته باشند. این گروه برای تأیید نظریات خود کشورهای تایوان، سنگاپور و کره جنوبی را مثال می‌آورند (عطارزاده، ۱۳۷۸: ۶۳). برخی دیگر با تأکید بر تجربه کشورهای چون اتحاد شوروری، عکس این نظر را دارند (عطارزاده، ۱۳۷۸: ۶۳) و توسعه سیاسی را پیش‌شرط مردم‌سالاری تلقی می‌کنند. فارغ از بحث‌های مربوط به تقدم و تأخر توسعه اقتصادی و مردم‌سالاری، باید به این نکته توجه داشت که اگر توسعه اقتصادی بدون توجه به رشد گروه‌های اجتماعی در فرایند توسعه و افزایش تقاضاهای گروه‌های اجتماعی نوین برای مشارکت سیاسی، مد نظر قرارگیرد، زمینه شکل‌گیری نارضایتی، احساس سرخوردگی، بی‌عدالتی و سرگشتگی را فراهم آورده و می‌تواند موجبات ناآرامی‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی را فراهم سازد (عطارزاده، ۱۳۷۸: ۶۴). این نکته لزوم توجه به نهادسازی لازم برای جذب تقاضای مشارکت گروه‌های اجتماعی نوین را که در فرایند توسعه اقتصادی شکل گرفته و رشد می‌یابند و حامل باورها و ارزش‌های جدیدی هستند، یادآوری می‌کند.

۴-۲. انتشار تکنولوژی

رابطه ظرفیت سیاسی و تکنولوژی به واسطه اهمیت تکنولوژی در شناسایی و پردازش اطلاعات و بهره‌گیری از منابع مادی است. اعتلای تکنولوژیک از دو طریق به افزایش ضریب امنیتی جامعه کمک می‌کند. اول، از طریق بهره‌گیری مستقیم از دستاوردهای تکنولوژیک در عرصه امنیت ملی و دوم، از طریق زمینه‌سازی برای توسعه اقتصادی و رفاه جامعه. امنیت ملی به مفهوم ارتقای اساس تکنولوژی با مبادله آزادانه عقاید به وجود می‌آید و این مردم‌سالاری‌ها هستند که با ایجاد فضای لازم برای نشر عقاید، باورها و علوم و فنون، رابطه‌ای قوام‌بخش میان نظام سیاسی، دستاوردهای علمی و امنیت ملی به وجود می‌آورند. همانطور که هارولد سی. ریلائی اذعان داشته، امنیت ملی با پیشرفت در علم تحقق می‌یابد و ناشی از توزیع گسترده دانش علمی و تکنولوژیکی، از طریق انتقاد و اصلاح و بهبود روش‌هاست. ضمن آنکه اقدامات کنترل‌کننده، از پیشرفت علم و توسعه تکنولوژی‌های جدید که اهمیت تجاری و نظامی دارند، جلوگیری کرده و دانشمندان را از بسیاری از عرصه‌ها که از نظر امنیت ملی مهم هستند، جدا می‌کند (ریلائی، ۱۳۷۸).

در مردم‌سالاری‌ها راه دسترسی به منابع مالی و مهارت‌های نیروی انسانی از محدودیت کمتری نسبت به حکومت‌های اقتدارگرا برخوردار است. از این رو، مردم‌سالاری‌ها در دستیابی به پیشرفت‌های تکنولوژیک بر حکومت‌های غیر مردم‌سالار برتری دارند (Evangelista and Muller and Schornig, 2008: 102). این برتری تا حدود زیادی نتیجه تطبیق‌پذیری سیستم‌های مردم‌سالار است. سیستم‌های غیر مردم‌سالار به دلیل عدم انعطاف خود نیازمند تطبیق دقیق فرایندها هستند و از این رو، از تغییرات و نوآوری‌ها حمایت نمی‌کنند. تعادل سیاسی - اجتماعی در مردم‌سالاری‌ها بر پایه آزادی تحقیق و توسعه و تنوع میدان فروش کالا قرار دارد، در حالی که اعمال نفوذ حکومت‌ها از طریق تأمین مالی و حمایت قانونی از تکنولوژی‌های خاص، اگر با ممانعت از جریان آزاد تحقیق و توسعه همراه باشد، می‌تواند این فرایند را محدود سازد (Evangelista and Muller and Schornig, 2008: 103).

۳. مردم‌سالاری، انسجام اجتماعی و امنیت

انسجام، شالوده و اساس نظام مدیریت ملی را تشکیل می‌دهد. تفاوت‌های عمیق میان گروه‌های ناحیه‌ای - محلی، زمینه را برای متنوع‌شدن نیازها، ارزش‌ها و منافع فراهم می‌کند و هر گروه خود را بر مبنای ارزش‌ها و منافع محلی و نه منافع ملی شکل می‌دهد. ناتوانی نظام سیاسی در یکپارچه نمودن گروه‌های متعدد و متنوع اجتماعی، زمینه را برای تهدیدات امنیتی، شکاف در ساختار نظام سیاسی و تضعیف ظرفیت سیاسی فراهم می‌کند (آزر، ۱۳۷۷: ۴۹).

امروزه ایجاد انسجام اجتماعی با یکسان‌سازی فرهنگی و ذوب‌کردن اقوام در قومیت یا ملت بزرگتر غیر ممکن است و انسجام اجتماعی را باید در عین تکثر و تنوع ایجاد نمود (غریاق زندی، ۱۳۸۷: ۷۴۹). این امر تنها در قالبی مردم‌سالار که قابلیت جذب و همبسته‌سازی تکثرها و تنوع‌ها را دارد، قابل انجام است.

مردم‌سالاری‌ها به واسطه نهادهای مدنی و انجمن‌های داوطلبانه، امکان تغییرات آرام اجتماعی از طریق فرایند سیاسی را فراهم می‌آورند. امکان فعالیت گروهی متکثر و متنوع، جنبش‌های معترض را به شرکت گسترده در فرایند سیاست‌گذاری سوق می‌دهد و ضرورت انتظام‌بخشی به اختلاف‌ها، سبب سازش و تعدیل تقاضا می‌شود و افراطیونی که در صدد مبارزه عمومی از طریق جنبش‌های اعتراضی، اجتماعات و تظاهرات هستند را به حاشیه فرایند سیاست‌گذاری می‌راند (اپتر و اندرین، ۱۳۷۸: ۱۵۰). در این نظام‌ها اجماع بر سر ارزش‌های مدنی و نقش‌های اجتماعی، استقلال جامعه مدنی و اعمال قدرت جمعی، به قاعده‌مندشدن فرایند سیاسی منجر شده و نظم سیاسی را به همراه می‌آورد. احزاب و گروه‌های ذی‌نفع، توازن میان تقاضاهای عمومی و سیاست‌های حکومتی را برقرار کرده و مخالفان، در صدد تغییر اجتماعی از طریق تشکیل ائتلاف با گروه‌های ذی‌نفع بر می‌آیند. توزیع قدرت در کانون‌های مختلف نیز تغییرات اجتماعی را کند و بطئی می‌سازد (اپتر و اندرین، ۱۳۷۸: ۱۵۱).

در دیدگاه کارکردگرایانه، جامعه بر اساس وابستگی‌های متقابل میان اجزا تعریف می‌گردد و برای مواجهه با بی‌ثباتی‌های اجتماعی، بر تقویت ارزش‌ها، هنجارها و تعهدات اجتماعی و ایجاد پیوستگی میان نهادها و اجزای مختلف جامعه تأکید می‌شود (افروغ، ۱۳۷۹: ۲۷۲).

مردم‌سالاری از طریق نهادهای اجتماعی و سیاسی و با انجام کارکردهایی چون بازتولید سرمایه اجتماعی، در تقویت ارزش‌ها و هنجارها و ایجاد انسجام اجتماعی، توانایی بالایی دارند.

جنبش‌های اعتراضی، اهمیت ویژه‌ای در تهدید انسجام اجتماعی دارند. در تحلیل جنبش‌های اجتماعی معمولاً به تئوری‌هایی نظیر تعامل‌گرایی نمادین، جامعه توده‌ای، فشار ساختی و محرومیت نسبی، اشاره می‌شود (افروغ، ۱۳۷۹: ۲۷۶). تعامل‌گرایی نمادین، علت بروز شورش را به درک متقابل افراد از یکدیگر نسبت می‌دهد. در تئوری جامعه توده‌ای، افراد به دلیل گسست از سنت‌های خویش دچار نابسامانی هنجاری شده و آمادگی بسیج اجتماعی را پیدا می‌کنند. بر اساس تئوری فشار ساختی، برخی اهداف در افراد انگیزه‌هایی برای حرکت ایجاد می‌کند، اما نابرابری‌های ابزاری و نهادی به نارضایی و سمت‌یابی‌شان به جنبش‌های اعتراضی می‌انجامد (افروغ، ۱۳۷۹: ۲۷۶). تئوری محرومیت نسبی نیز با تحلیل شکاف میان انتظارات و فرصت‌های اجتماعی به ریشه‌یابی جنبش‌های اعتراضی می‌پردازد (گر، ۱۳۸۸).

به لحاظ نظری، اگر هر یک از این نظریه‌ها را به صورت جداگانه در نظر بگیریم، نظام‌های مردم‌سالار مبتنی بر نهادهای مدنی به مثابه روشی برای ممانعت از بروز علل و زمینه‌های شورش‌های اجتماعی محسوب می‌شوند. این نظام و نهادهای برآمده از آن با افزایش کنش متقابل افراد و تعاملات میان‌گروهی، زمینه درک دگرساز افراد از یکدیگر را از بین برده و با تبدیل آنها به افراد شناسا، مانعی در برابر تقابل‌های قومی، نژادی و طبقاتی هستند. نهادهای مدنی نیز با فراهم کردن زمینه مشارکت سیاسی، جامعه‌پذیر ساختن افراد و هدایت و کنترل تقاضاهای سیاسی از بروز غیر مترقبه درخواست‌های سیاسی در قالب شورش‌ها و حرکت‌های اعتراضی، جلوگیری می‌کنند. برابری سیاسی و حقوقی، تحرک اجتماعی، گردش نخبگان و امکان بروز استعدادها در فضایی آزاد، از نابرابری‌های ابزاری و نهادی کاسته و فشارهای ساختی را کاهش می‌دهند. همچنین، نظام‌های مردم‌سالار و نهادهای مدنی، فرصت‌های سیاسی و اجتماعی را افزایش داده و بانتقال انتظارات و خواسته‌ها به سیستم سیاسی و تقاضای پاسخ‌گویی مناسب از سیستم، به برآورده شدن انتظارات کمک می‌کنند یا به واسطه آموزش سیاسی، افزایش درک سیاسی و اجتماعی و بازگویی علل برنیامدن انتظارات، به اقناع نیازها پرداخته و کارکردهای امنیت‌ساز خود را به منصفه ظهور می‌رسانند.

د. رابطه تناقض‌نمای مردم‌سالاری و امنیت ملی

اگرچه تمرکز این نوشتار بر کارویژه‌های امنیت‌ساز مردم‌سالاری قرار دارد، اما هم به لحاظ تئوریک و هم بر پایه مشاهدات تجربی، نظام‌های مردم‌سالار نشان داده‌اند که می‌توانند کارکردهایی نیز در جهت بی‌ثباتی و تهدید امنیت ملی - دست کم تحت شرایطی خاص - داشته باشند. از این رو، در اینجا لازم است نگاهی به روابط تناقض‌نمای مردم‌سالاری و امنیت ملی داشته باشیم. این روابط شامل موارد زیر می‌شوند:

۱. گسترش آزادی‌های سیاسی می‌تواند منجر به از دست رفتن کنترل سیاسی شده و به اختلال در ساختار سیاسی و اقتصادی دولت بیانجامد. این واقعیت به ویژه ملازم با دوره انتقالی گذار از اقتدارگرایی به مردم‌سالاری است (سایق، ۱۳۷۷: ۵۰).
۲. افزایش آزادی بیان در تلفیق با مشارکت انتخاباتی می‌تواند در کشورهایی که دارای جمعیت ناهمگن هستند، به شکاف‌ها و منازعات قومی و طایفه‌ای و مذهبی دامن بزند و به فعال شدن نیروهای گریز از مرکز یا جدایی‌طلب بیانجامد (سایق، ۱۳۷۷: ۵۱).
۳. با فعال شدن منازعات قومی و مذهبی، گروه‌های اقلیت ممکن است برای برقراری موازنه قدرت با گروه‌های اکثریت، به حمایت خارجی متوسل شوند. این امر می‌تواند دخالت بیگانگان در امور داخلی را در پی داشته و تهدید امنیتی داخلی را به تهدید خارجی تبدیل کند.
۴. در جوامعی که به لحاظ قومی و مذهبی همگن می‌باشند، پیامد گسترش آزادی‌های سیاسی می‌تواند تعارض و نزاع طبقاتی باشد.
۵. مردم‌سالاری با کاستن از تمرکز و میدان‌دادن به نیروهای اجتماعی گوناگون می‌تواند کارایی نظام سیاسی را کاهش دهد.
۶. مشارکت سیاسی گسترده و تقسیم ظرفیت سیاسی نظام میان ساختارهای غیر حکومتی می‌تواند به بحران مشروعیت منجر شود؛ زیرا در این حالت برای مشروعیت طیف‌های مختلفی قابل تصور است (بایندر، ۱۳۷۷: ۲۳۷).
۷. پذیرش بی‌قاعده تمامی گروه‌های اجتماعی به مشارکت برابر، به رشد احزاب و جنبش‌های توده‌ای، سیاسی شدن گروه‌های قومی و رشد اعتصاب‌ها و تظاهرات انجام‌یافته و بحران مشارکت را شکل می‌دهد (بایندر، ۱۳۷۷: ۲۳۹).

۸. گسترش آزادی‌های سیاسی با فعال‌کردن اعتراض‌های اجتماعی به بی‌ثباتی در جامعه دامن می‌زند. تداوم این روند، جامعه را به هرج و مرج کشانده و می‌تواند زمینه را برای پذیرش استبداد در میان عامه مردم مهیا کند.

۹. آزادی بیان و رسانه‌ها می‌تواند به تنش میان خرده فرهنگ‌ها و بی‌ثباتی جامعه بیانجامد.

۱۰. آزادی‌های فردی لازمه مردم‌سالاری است، اما این آزادی‌ها ممکن است در مواردی امنیت جامعه را با مخاطره روبه‌رو کند. معضل امنیتی موجود در کشورهای غربی در رابطه با شهروندانی که به گروه‌های تروریستی همچون داعش و القاعده می‌پیوندند یا حوادث ناخوشایندی که آزادی حمل اسلحه در ایالات متحده به وجود آورده، مواردی از این دستند. با این اوصاف، مشاهده می‌کنیم که مردم‌سالاری در رابطه با امنیت از خصلتی ژانوس‌وار برخوردار است؛ یعنی در عین اینکه می‌تواند کارویژه‌هایی امنیت‌ساز داشته باشد، در همان حال قادر است به عامل تهدید و ناامنی بدل شود. تلاش برای غلبه بر این پارادوکس، ما را به شرایط و زمینه‌های لازم برای استقرار مردم‌سالاری رهنمون می‌کند. به عبارت دیگر، غلبه بر این پارادوکس هنگامی میسر است که بتوان زمینه و شرایط لازم برای استقرار مردم‌سالاری را به گونه‌ای فراهم آورد که این نظام قابلیت اجرای کارویژه‌های امنیت‌ساز خود را داشته باشد. رابرت دال، ۵ مورد را به عنوان شرایط لازم و مطلوب مردم‌سالاری برمی‌شمرد:

۱. کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقام‌های منتخب

۲. فرهنگ سیاسی مردم‌سالار

۳. فقدان کنترل خارجی ضد دموکراتیک

۴. وجود اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار

۵. نبود تکثر در میان خرده‌فرهنگ‌ها (دال، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

اگر اقتصاد بازار را به دلیل مباحث مناقشه‌انگیز پیرامون آن مستثنی کنیم، به این موارد می‌توان مواردی مانند استقرار نهادهای مدنی مستقل و انسجام اجتماعی و موارد دیگری که رابرت دال نیز بر آنها تأکید می‌کند، مانند حاکمیت قانون و صلح بلندمدت را اضافه کرد.

۵. مردم‌سالاری و امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه یافته

به رغم کارویژه های امنیت‌سازی که برای مردم‌سالاری‌ها بر شمرده شد، بسیاری از تجارب تاریخی دور و نزدیک بر دشواری‌های نظام‌های مردم‌سالار در تأمین ثبات و امنیت در کشورهای کمتر توسعه یافته، صحنه می‌گذارند. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در وقایع موسوم به بهار عربی در خاورمیانه و همچنین، در وقایع عراق و افغانستان سراغ گرفت. نظریه‌پردازانی چون فرانسویس فوکویاما، آدام راتفلد و رابرت کی‌گان، بهار عربی را تجلی چهارمین موج دموکراسی در سطح جهانی می‌شمارند (پورسعید، ۱۳۹۲: ۳۳). سیر وقایع در کشورهای چون مصر، تونس و لیبی نیز در ابتدا حاکی از تلاش جامعه برای گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به سمت حکومت‌های مردم‌سالار بود، اما گام‌های برداشته شده به سوی نظام‌های مردم‌سالار، در غیاب عوامل ساختاری لازم (بورژوازی قدرتمند و مستقل، تکمیل فرایند دولت‌سازی، ساختارهای قدرتمند و نهادهای دموکراتیک، سنت‌های ریشه‌دار احترام به قانون و مصالحه و مدارا، فقدان تضادهای قومی و مذهبی و نژادی، باورها و ارزش‌های مشترک سیاسی و اجتماعی) روندی دیگرگون را طی نمودند.

در میان کشورهایی که با امواج بهار عربی روبه‌رو شدند، تنها تونس بود که توانست گذار نسبتاً موفقی را داشته باشد. در تونس وجود احزاب مخالف اسلامی و لیبرال که به رغم ممنوعیت‌ها و سانسور موجود، حتی در اوج قدرت حکومت بن علی نیز به فعالیت خود ادامه دادند، سطح نسبتاً بالای تحصیل، آشنایی اکثریت به زبان فرانسه و وجود اپوزیسیون قدرتمند شامل گروه‌های اسلام‌گرا، لیبرال و دموکرات در خارج از کشور (پورسعید، ۱۳۹۲: ۹۴)، امکان این گذار را فراهم کرد (گرچه شکاف‌های اجتماعی برآمده از التقاط و اختلال فکری و ذهنی که محصول تقابل گرایش‌های سنتی عربی و گرایش‌های مدرن هستند، همچنان در این کشور فعالند، خشونت سیاسی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و مردم‌سالاری هنوز نتوانسته به نقطه‌ای تثبیت شده دست یابد). در مقابل، در مصر و لیبی، حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خوردند. اولین انتخابات آزاد در تاریخ مصر که به روی کارآمدن اخوان المسلمین انجامید، تضادهای اجتماعی و سیاسی را فعال کرد و در نهایت به برکناری دولت منتخب توسط

نظامیان، سرکوب گسترده اسلام‌گرایان و بازتولید اقتدارگرایی نظامی در ظاهری مردم‌سالار منجر شد. در لیبی هرج و مرج مایوس‌کننده ناشی از رویارویی گروه‌های سیاسی و شبه‌نظامی، جایگزین حکومت استبدادی قذافی شد و آینده این کشور را در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

در کشورهایی که در نتیجه تسلط نیروهای خارجی، تلاش شد نظام‌های مردم‌سالار در آنها مستقر شود نیز دشواری‌های مردم‌سالاری خود را عیان کردند. در عراق، دولت نوری المالکی که از طریق فرایندهای مردم‌سالار به قدرت رسیده بود با بحران‌های ناشی از مسائل پیچیده قومی، مذهبی و سیاسی مواجه شد، به گونه‌ای که دولت کنترل خود بر بخش‌های بااهمیتی از کشور را در نتیجه شورش نیروهای افراطی از دست داد و از جانب بخش خودمختار کردستان نیز با خطر تجزیه کشور روبه‌رو گردید. در افغانستان، انتخابات ریاست جمهوری همانند دوره پیش به بحران سیاسی تبدیل شد. در مرحله دوم انتخابات، عبدالله عبدالله که بر اساس آرای ارائه‌شده توسط حکومت، رقابت انتخاباتی را به رقیب خود اشرف غنی احمدزی باخته بود، بر پایه برخی شواهد، حکومت را به تقلب گسترده در انتخابات و پشتیبانی از نامزد قوم پشتون متهم کرد. با گسترش اختلاف‌ها، عبدالله تهدید به تشکیل دولت موازی نمود. با وساطت وزیر خارجه آمریکا کار به بازشماری آرا کشید و در نهایت، با توافقی شکننده دولت تشکیل شد.

اگر به عناصر اصلی جنبه نرم‌افزاری امنیت ملی، یعنی مشروعیت سیاسی، ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی بازگردیم، می‌توانیم ریشه‌های ناکامی نظام‌های مردم‌سالار در کشورهای کمتر توسعه‌یافته را در این عناصر جستجو کنیم. چندپارگی‌های فراوان قومی، مذهبی، اجتماعی و ایدئولوژیک، توسعه‌نیافتگی اقتصادی و کمبود منابع، توانایی رژیم‌های حاکم بر این کشورها را برای ایجاد و حفظ مشروعیت کاهش داده و به فقدان باورهای مشترک در لایه‌های گوناگون اجتماعی و نارضایتی توده‌ها دامن می‌زند. در اکثر این کشورها، نهادهای مدنی ضعیف هستند و از استقلال و آزادی لازم برخوردار نمی‌باشند، جریان اطلاعات در اختیار گروه‌های حاکم است و عقب‌ماندگی اقتصادی و تکنولوژیک از ویژگی‌های ساختاری است. بنابراین، ظرفیت سیاسی لازم برای کنترل، بسیج و تخصیص منابع وجود ندارد. انسجام اجتماعی نیز وضعیتی به شدت شکننده دارد که حاکی از عدم تکمیل فرایند ملت‌سازی در این کشورهاست و در شکل تعارض منافع و ارزش‌های محلی با ارزش‌ها و منافع ملی جلوه‌گر می‌شود.

به این ترتیب، تفاوت‌های ژرفی میان کشورهای پیشرفته و کشورهای کمتر توسعه یافته در خصوص رابطه دموکراسی و امنیت ملی وجود دارد. برخی از این تفاوت‌ها که با لحاظ عناصر نرم‌افزاری امنیت ملی تدوین گردیده‌اند، در جدول زیر تلخیص شده است:

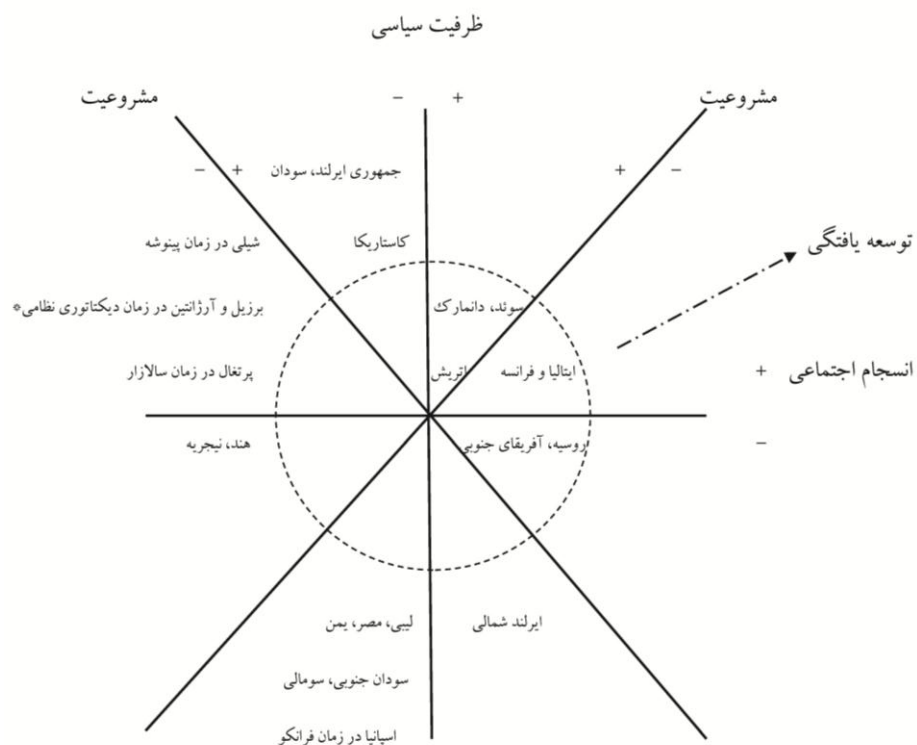
جدول (۱): رابطه مردم‌سالاری و امنیت ملی در جوامع پیشرفته و جوامع کمتر توسعه یافته.

نوع جامعه	عناصر نرم‌افزاری امنیت ملی		
	مشروعیت نظام سیاسی	ظرفیت سیاسی	انسجام اجتماعی
پیشرفته	زیاد	بالا	قوی
کمتر توسعه یافته	کم	پایین	ضعیف

بر این اساس، ذکر دو نکته ضروری است. اول اینکه، اگر کشورهای کمتر توسعه یافته خواهان استقرار دموکراسی پایدار و برخوردار از مواهب آن هستند، باید تلاش‌های پیگیر و مداومی برای ایجاد جامعه مدنی مستقل و ریشه‌دار، خروج از مدارهای توسعه نیافتگی اقتصادی و تکمیل فرایند ملت‌سازی (ایجاد انسجام اجتماعی پاینده) انجام دهند. در غیر این صورت همچنان در چرخه دیکتاتوری، سرکوب و بی‌ثباتی و ناامنی باقی خواهند ماند.

دوم اینکه، جدول بالا بیانگر ویژگی‌های کشورهای کمتر توسعه یافته به صورت کلی است. در عرصه عینی، گوناگونی‌های فراوانی را می‌توان میان کشورها-پیشرفته یا کمتر توسعه یافته- مشاهده کرد. به عبارت دیگر، می‌توان در میان کشورهای کمتر توسعه یافته، نمونه‌ای مانند آذربایجان را مثال زد که به لحاظ انسجام اجتماعی وضعیت بالنسبه مطلوبی دارد ولی از ظرفیت سیاسی بالایی برخوردار نیست. در میان جوامع پیشرفته نیز موردی چون بریتانیا وجود دارد که ظرفیت سیاسی مناسبی دارد، ولی به لحاظ انسجام اجتماعی با چالش‌های گریز از مرکز در اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی روبه‌روست. همچنین باید تفاوت درجه توسعه نیافتگی کشورها (مثلاً میان هند و آفریقای مرکزی) را در نظر داشت و این نکته را نیز یادآور شد که معدودی از کشورهای کمتر توسعه یافته مانند هند و برزیل توانسته‌اند به رغم مشکلات در بعد

نرم‌افزاری امنیت ملی به سازش میان مردم‌سالاری و امنیت ملی دست یابند. این موضوعات بار دیگر یادآور این نکته بنیادی است که مسئله امنیت ملی از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و تعریف و شاخص‌بندی مفهوم امنیت ملی باید بر پایه تهدیدهای رویاروی هر دولتی به صورت جداگانه صورت پذیرد. نمودار زیر تا حدودی گویای تفاوت کشورها در زمینه ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی است:



نمودار (۱): تفاوت کشورها در زمینه ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی

در نمودار (۱):

- علامت + به معنای مناسب بودن درجه مشروعیت، ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی است و علامت - به معنی نامناسب بودن آنهاست.

- دایره خط چین بیانگر محدوده کشورهای پیشرفته‌تر است. به عبارت دیگر، کشورهای خارج از دایره، کمتر توسعه یافته و کشورهای داخل دایره، پیشرفته هستند.

- جز مثال‌هایی که توضیحاتی درباره آنها ذکر شده، سایر مثال‌ها وضعیت کنونی آن کشورها را در نظر دارد.

نمودار بالا می‌تواند بیانگر تأثیر و تأثر ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی بر یکدیگر باشد. برای مثال، وجود ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی مناسب به طور معمول با مشروعیت سیاسی همراه است و به سختی می‌توان نمونه‌ای را در میان کشورها یافت که از ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی برخوردار باشد ولی فاقد مشروعیت سیاسی باشد، مگر تحت شرایطی خاص؛ مانند دولت‌های ایتالیا و فرانسه در برخی مقاطع تاریخی که مشروعیت خود را بنا به دلایلی در جامعه از دست دادند. برای مثال، نظرسنجی‌های سپتامبر ۲۰۱۴ نشان می‌دهد ۸۷ درصد مردم فرانسه از عملکرد دولت فرانسوا اولاند ناراضی هستند.

جز ایرلند شمالی که به واسطه تعلق آن به بریتانیا می‌توان ادعا کرد از ظرفیت سیاسی مناسبی برخوردار است، نمونه دیگری را نمی‌توان یافت که از ظرفیت سیاسی بالایی برخوردار باشد، ولی مشروعیت و انسجام اجتماعی نداشته باشد. روسیه و آفریقای جنوبی نیز نمونه‌های معدودی هستند که عدم انسجام اجتماعی در آنها (میان اقوام و مذاهب مختلف در روسیه و میان سفیدها و سیاهپوستان در آفریقای جنوبی) توانسته است با مشروعیت حکومت همراه باشد. اگرچه در روسیه شکاف‌های سیاسی، قومی و مذهبی خودنمایی می‌کنند و شمار مخالفان دولت نیز در سال‌های اخیر رو به افزایش بوده، ولی شواهد متقنی برای عدم مشروعیت دولت فعلی در میان غالب اهالی روسیه وجود ندارد. همچنین نمودار بالا نشان می‌دهد هیچ کشور کمتر توسعه یافته‌ای را نمی‌توان یافت که از ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی مناسب یا مشروعیت و ظرفیت سیاسی برخوردار باشند ولی ظرفیت سیاسی و انسجام اجتماعی مناسبی نداشته باشند. هند و نیجریه نمونه‌هایی از این دستند. هند از معدود کشورهای کمتر توسعه یافته‌ای است که از نظام مردم‌سالار برخوردار است. اگرچه این کشور پیشرفت‌های اقتصادی محسوسی داشته، ولی نمی‌توان آن را در زمره کشورهای پیشرفته دسته‌بندی کرد. بنابراین، این کشور از یکی از

مهم‌ترین ابزارهای ظرفیت سیاسی یعنی اقتصاد پیشرفته محروم است. مواردی چون جمعیت بی‌شمار و فقر گسترده نیز از ظرفیت این کشور برای بسیج، کنترل و تخصیص منابع می‌کاهد. مسائلی نظیر درگیری‌های گاه و بیگاه مذهبی میان مسلمانان و هندوها، نبرد مسلحانه میان ارتش و مائوئیست‌ها در شرق این کشور و جنبش جدایی طلب در کشمیر نیز نشان از ضعف انسجام اجتماعی در این کشور دارد. نیجریه نیز با وضعیت تقریباً مشابهی روبه‌روست. نظام سیاسی این کشور در سال‌های اخیر گام‌هایی به سمت مردم‌سالاری برداشته، ولی این روند به سبب وجود شکاف‌های اجتماعی و ظرفیت سیاسی نه چندان مناسب می‌تواند شکننده باشد.

با وجود تأثیرپذیری عناصر نرم‌افزاری امنیت ملی از یکدیگر نمی‌توان ادعا کرد عناصر بعد نرم‌افزاری امنیت ملی لزوماً از یکدیگر منتج می‌شوند. مثلاً انسجام اجتماعی لزوماً مشروعیت سیاسی را در پی ندارد یا مشروعیت سیاسی ضرورتاً به افزایش ظرفیت سیاسی نمی‌انجامد، اما می‌توان این دعوی را مطرح کرد که هر یک از عناصر نرم‌افزاری امنیت ملی می‌تواند نقشی تقویت‌کننده برای سایر عناصر داشته باشد.

از سوی دیگر، نبود باورهای مشترک، فقدان قواعد مورد اجماع، فقدان فرهنگ و سازوکارهای مصالحه و سازش میان گروه‌های سیاسی، بی‌ثباتی ناشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی، تجربه نازل کشورداری، نقش برجسته نظامیان، منازعات هویتی (به ویژه میان اسلام‌گرایان، سکولاریست‌ها و ناسیونالیست‌ها در کشورهای عربی و اسلامی) (پورسعید، ۱۳۹۲: ۱۳۲ و ۱۳۱)، ضعف نهادهای مدنی و عدم انسجام اجتماعی، استقرار نظام‌های دموکراتیک در کشورهای کمتر توسعه‌یافته را بسیار مشکل می‌سازد، به نحوی که نتیجه چنین فرایندی می‌تواند شکنندگی دولت‌ها، بی‌ثباتی و ناامنی گسترده و حتی تهدید تمامیت ارضی باشد. بنابراین، کشورهای کمتر توسعه‌یافته با وضعیت پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. نظام‌های مردم‌سالار که باید برای ترمیم آسیب‌های این کشورها (خلق مشروعیت، افزایش ظرفیت سیاسی و ایجاد انسجام اجتماعی) به کار گرفته شوند، به نحوی تراژیک روند معکوسی در پیش می‌گیرند.

این امر بیانگر آن است که گذار به مردم‌سالاری در این کشورها با دشواری‌های فراوانی روبه‌روست و نیازمند مطالعات آسیب‌شناسانه، برنامه‌ریزی بلندمدت، نهادسازی دقیق و به ویژه تطبیق روش‌های مردم‌سالار با شرایط محلی است. تطبیق مردم‌سالاری با شرایط و خصیصه‌های

محلی در این مسیر نقشی محوری دارد؛ زیرا مفاهیمی چون مردم‌سالاری و جامعه مدنی آنگونه که در بستر گفتمانی غرب معنا یافته‌اند، قابلیت حک و تزریق در متن گفتمان‌های دیگر را ندارند. دلیل این امر را باید در پیش‌شرط‌ها و ملزومات متفاوت شکل‌گیری مردم‌سالاری و جامعه مدنی در غرب (مانند تجربه نوزایی، جنبش دین‌پیرایی، انقلاب صنعتی و ظهور بورژوازی مقتدر و مستقل)، جستجو کرد که در جوامع شرقی تجربه نشدند. بنابراین در این مسیر باید نشانه‌های زبان‌شناختی و معرفتی متعالی و جهان‌شمولی را در نظر گرفت که مرزهای نظام‌های اندیشگی را در نوردیده و مقتضیات، مراحل و شرایط تاریخی-اجتماعی پیدایش خود را بر دیگر گفتمان‌ها تحمیل می‌کند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۰۴). از این ره‌گذر است که می‌توان گسستی پارادایمی از گفتمان مسلط و سنتی جامعه عقب‌مانده را تجربه کرد و به جامعه‌ای امن، منتظم و منعطف در عین کثرت و مبتنی بر مشارکت، آزادی و قانون دست یافت. این گسست معرفت‌شناسانه را باید در بستر تاریخی مورد ملاحظه قرار داد و در پرتو چنین کاوش دیرینه‌شناختی‌ای به کردارهای تاریخی سازمان‌یافته که گفتمان رایج و مسلط می‌سازد، دست یافت (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۸۰) و برای گسست از آن، نظام صدقی خاص خود را آفرید که ناسازه مردم‌سالاری-نامنی جایگاهی در آن نداشته باشد.

نتیجه‌گیری

اگر محیط امنیتی، ابعاد سخت‌افزاری و ابعاد نرم‌افزاری را به عنوان سه متغیر عمده امنیت ملی در نظر بگیریم، نظام مردم‌سالار با توجه به مؤلفه‌هایی چون مشروعیت، رضایت عمومی و دستاوردهایی که برای امنیت ملی دارد، می‌تواند بخشی از بعد نرم‌افزاری امنیت ملی باشد. مردم‌سالاری و نهادهای مدنی برآمده از آن از طریق کارکردهایی چون ایجاد ارزش‌های مشترک، زمینه‌سازی برای تعامل و همکاری دیگرگروه‌های اجتماعی، تولید و بازتولید سرمایه اجتماعی، جامعه‌پذیرساختن افراد، ایجاد تعلقات اجتماعی متداخل، تطبیق گفتمان نخبگان با گفتمان جامعه، کاهش هزینه‌های امنیتی، ایجاد هماهنگی میان منابع امنیتی و ریسک قابل پذیرش، نظارت بر نهادهای امنیتی و ممانعت از دخالت نظامیان در سیاست، به تصحیح و تسهیل جریان

داده‌ها، تطبیق برون‌دادها با درون‌دادهای سیستم سیاسی، کارکرد مناسب فرایندها و بازخوردهای سیستم و هماهنگی سیستم سیاسی با اجزا و محیط کارکردی پرداخته و ضریب ثبات و امنیت سیستمی را افزایش می‌دهند. به رغم کارکردهای امنیت‌ساز مردم‌سالاری، بسیاری از تجارب تاریخی از رابطه ناسازوار امنیت ملی و مردم‌سالاری حکایت می‌کند. نبود باورهای مشترک، فقدان قواعد مورد اجماع، فقدان فرهنگ و سازوکارهای مصالحه و سازش میان گروه‌های سیاسی، بی‌ثباتی ناشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی، تجربه نازل کشورداری، ضعف نهادهای مدنی و عدم انسجام اجتماعی، استقرار نظام‌های دموکراتیک در کشورهای کمتر توسعه‌یافته را بسیار مشکل می‌سازد. با این وجود، مسیر دستیابی این کشورها به امنیت پایدار از مردم‌سالاری می‌گذرد، چراکه نظام‌های مردم‌سالار هستند که قابلیت فائق آمدن بر عوامل بی‌ثباتی این جوامع را به شیوه‌ای کارکردی دارند. بنابراین، چاره این کشورها نه در برگزیدن نظام‌های اقتدارگرا که در بسترسازی مناسب برای نظام‌های مردم‌سالار، به نحوی است که این نظام‌ها قادر به انجام کارویژه‌های امنیت‌ساز خود باشند. بنابراین، گذار کشورهای کمتر توسعه‌یافته به مردم‌سالاری باید حساب‌شده، گام به گام و تدریجی باشد. به‌کارگیری مطالعات آسیب‌شناسانه، بسترسازی بر مبنای این مطالعات، نهادسازی لازم و از همه مهم‌تر تطبیق مردم‌سالاری با شرایط محلی، می‌تواند در استواری نظام‌های مردم‌سالار راه‌گشا باشد. البته، در این مسیر باید به تفاوت‌ها و تنوع ساختاری کشورهای کمتر توسعه‌یافته توجه داشت و این نکته را از یاد نبرد که مسئله امنیت ملی از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و موضوع امنیت ملی، رابطه آن با مردم‌سالاری و همچنین نحوه گذار به مردم‌سالاری برای هر جامعه‌ای صورتی جداگانه دارد. البته، باید توجه داشت که تأکید بر تفاوت دولت‌ها در مسیر دستیابی به جامعه امن و مردم‌سالار به هیچ روی تأکیدی مطلق نیست و در این مسیر، نباید دستاوردهای جهان‌شمولی را که برآمده از تجارب مشترک انسانی است، از نظر دور داشت. نکته کلیدی این است که مردم‌سالاری و امنیت رابطه‌ای دوسویه دارند: مردم‌سالاری نقشی امنیت‌ساز دارد و امنیت نیز شرط ضروری برای تحقق و تداوم مردم‌سالاری است.

منابع

- آزر، ادوارد. ای و مون، چونگ این (۱۳۸۸) **امنیت ملی در جهان سوم**، ترجمه ناشر، چ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آزر، ادوارد. ای و مون، چونگ این (بهار ۱۳۷۷) «ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی: مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیستم سیاسی»، ترجمه گروه امنیت ملی، **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۲۲، صص ۵۷-۳۹.
- ابراهیمی، شهروز (تابستان ۱۳۷۹) «تحول مفهوم امنیت: از امنیت ملی تا امنیت جهانی»، **سیاست دفاعی**، شماره ۳۱، صص ۱۳۱-۱۱۷.
- اپتر، دیوید و اندرین، چارلز (بهار ۱۳۷۸) «نظریه‌های تکثرگرا و گروه‌های اجتماعی»، ترجمه و تلخیص میرقاسم بنی‌هاشمی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره سوم، صص ۱۷۰-۱۴۷.
- اخوان کاظمی، بهرام (تابستان ۱۳۷۸) «احزاب، ثبات سیاسی و امنیت»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره چهارم.
- افروغ، عماد (بهار و تابستان ۱۳۷۹) «شورش‌های شهری و امنیت داخلی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره اول و دوم، صص ۲۷۸-۲۷۲.
- ایوب، محمد (تابستان ۱۳۸۱) «معضل امنیت ملی در جهان سوم»، ترجمه احمد محمودی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم، شماره دوم، صص ۵۱۱-۵۰۳.
- بایندر، لئونارد (پاییز ۱۳۷۷) «بحران‌های توسعه سیاسی»، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروری، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال اول، شماره یک، صص ۲۴۴-۲۳۳.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۷) **جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**، تهران: نی.
- بصیری، محمدعلی (تابستان ۱۳۸۶) «تحولات مفهوم امنیت ملی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال پانزدهم، شماره ۱۶۴-۱۶۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۰. صص ۱۷۳-۱۶۶.
- بوزان، باری (۱۳۸۹) **مردم، دولت‌ها، هراس**، ترجمه ناشر، چ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد (زمستان ۱۳۸۱) «امنیت مدنی»، **فصلنامه راهبردی**، شماره بیست‌وششم، صص ۲۱۵-۲۰۰.

پورسعید، فرزاد (به اهتمام) (۱۳۹۲) *بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعات نظری و موردی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹) *جامعه امن در گفتمان خاتمی*، تهران: نی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۱) *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی ج.ا.ا.؛ رهیافت‌ها و راهبردها*، تهران: فرهنگ گفتمان.

خلیلی، رضا (پاییز ۱۳۸۷) «امنیت و آزادی؛ در جستجوی نگرشی معطوف به توسعه پایدار»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال یازدهم، شماره سوم، صص ۵۲۵-۴۹۵.

خلیلی، رضا (بهار ۱۳۸۳) «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره اول، صص ۲۹-۷.

دال، رابرت (۱۳۷۸) *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.

رحیمی، حسین (تابستان ۱۳۷۸) «نقش احزاب در توسعه سیاسی و امنیت ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره چهارم، صص ۱۴۶-۱۲۷.

ریلانی، هارولد سی (بهار ۱۳۷۸) «کنمان علم، بحثی در امنیت ملی و جریان آزاد اطلاعات»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره سوم، صص ۱۵۴-۱۲۴.

سابق، یزید (۱۳۷۷) *امنیت در کشورهای در حال توسعه، رویارویی با سده بیست و یکم*، ترجمه مصطفی ایمانی و علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سرجنت، لیمان تارو (۱۳۵۷) *ایدئولوژیهای سیاسی معاصر*، ترجمه محمود کتابی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

طاهایی، جواد (بهار ۱۳۹۲) «نقد نظریه امنیت ملی»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال پنجم، شماره اول، صص ۳۶۱-۲۳۵.

عطارزاده، مجتبی (تابستان ۱۳۷۸) «دگرپذیری سیاسی و منافع ملی: جایگاه رقابت سیاسی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره چهارم، صص ۸۳-۵۳.

غرایاق زندی، داود (زمستان ۱۳۸۷) «مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛ قبیله، دولت-شهر، امپراتوری و دولت مدرن»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال یازدهم، شماره چهارم، صص ۷۵۵-۷۲۱.

غرایاق زندی، داود (۱۳۹۰) *درآمدی بر سیاست‌گذاری امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

قائدی، محمدرضا (بهار ۱۳۸۳) «مشروعیت و کارآمدی نظام سیاسی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳۱، صص ۳۱۲-۲۹۹.

قاسمی، محمدعلی (پاییز ۱۳۸۷) «نسبت امنیت انسانی و توسعه پایدار»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال یازدهم، شماره سوم، صص ۵۴۴-۵۲۷.

کولیور، ساندر (زمستان ۱۳۷۹) «آزادی، حق و امنیت»، ترجمه و تلخیص علی اکبر آقایی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سوم، شماره چهارم، ص ۱۹۲-۱۷۷.

گر، تد رابرت (۱۳۸۸) چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ماندل، رابرت (۱۳۸۷) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه ناشر، چ سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

واینر، مایرون و هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹) درک توسعه سیاسی، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.

Brodeur, Jean-Paul & Gill, Peter & Tollborg, Dennis (2003); **Democracy, Law and Security, Internal security services in contemporary Europe**, Hampshire: Ashgate Publishing Limited.

Buzan, Barry & Hansen, Lene (2009); **The Evolution of International Security**, Cambridge: Cambridge university press.

Evangelista, Matthew & Muller, Harald & Schornig, Niklas (2008); **Democracy and Security, Preferences, norms and policy-making**, London & NewYork: Routledge.

Grugel, Jean (2002); **Democratization: A Critical Introduction**, Hampshire: Palgrave Macmillan.

Johnson, Loch K (2012); **National Security Intelligence, Secret Operation in Defense of the Democracy**, Cambridge: Polity Press.

Okoroafor, Ejike.C, Nzenwa. Bartholomew N & Oti, Ben I (December 2012); "Democracy and National Security: Exploring the Synergy for Good Governance in Nigeria", **Journal of Research and Development**, Vol. 4, No.1, pp.135-148.

Ripsman, Norrin M & Paul, T.V (2010); **Globalization and National Security State**, Oxford: Oxford University Press.

Romm, Joseph J (1993); **Defining National Security, the Nonmilitary Aspects**, New York: Council on Foreign Relation Press.

Russet, Bruce (2011); **Hegemony and Democracy**, London & NewYork: Routledge.

